

تستی

۱. الحق أن القصد إلى إنشاء يتعلّق بمعيّن هو مال المنشئ في الواقع من غير علمه به **ب ۴۶۴**
- أ. مصحّح للعقد و كافٍ في تحقّق الخروج عن الملك ☐
- ب. مصحّح للعقد و لكن ليس بكافٍ في تحقّق الخروج بمجرد الإنشاء ☒
- ج. غير مصحّح للعقد فلا يكفي في تحقّق الخروج ☐
- د. مصحّح للعقد و كافٍ في لزوم العقد ☐
۲. لو كان المشتري عالماً بفضوليّة البائع و تلف الثمن في يد البائع فالمعروف أن المشتري **ج ۴۸۵**
- أ. يرجع إلى البائع لعموم على «اليد ما أخذت ...» ☐
- ب. يرجع إلى البائع لقاعدة الإقدام ☐
- ج. لا يرجع إلى البائع لأنّه سلّطه على ماله بلا عوض ☒
- د. لا يرجع إلى البائع لعموم وجوب الوفاء بالعقد ☐
۳. لو باع ما يقبل التملّك و ما لا يقبله - كالخمر - صفقة بثمن واحد فالبيع بالنسبة إلى المملوك **أ ۵۳۲-۳**
- أ. صحيح مطلقاً ☒
- ب. باطل مطلقاً ☐
- ج. صحيح إذا كان المشتري جاهلاً ☐
- د. صحيح إذا كان المشتري من أهل الذمّة ☐
۴. على رأى المصنّف، إن الاستدلال بقوله (عليه السلام): «العلماء ورثة الأنبياء» على ولاية الفقيه - بمعنى استقلاله في التصرف - الاستدلال بقوله (عليه السلام): «مجارى الأمور بيد العلماء بالله».
- ج ۵۵۱**
- أ. تامّ نظير ☐
- ب. تامّ بخلاف ☐
- ج. غير تامّ نظير ☒
- د. غير تامّ بخلاف ☐

تشریحی

- * إذا باع المالك النصاب قبل إخراج الزكاة فظاهر المحقّق صحّة البيع فيما عدا الزكاة فإن اغترم حصّة الفقراء قال الشيخ: صحّ البيع. و فيه إشكال: لأنّ العين مملوكة و إذا أدّى العوض ملكها ملكاً مستأنفاً فافتقر بيعها إلى إجازة مستأنفة كما لو باع مال غيره ثمّ اشتراه. **۴۳۶**
۱. فرع فوق و دو نظر در آن را بنویسید.
- مالی را که به حد نصاب زکات رسیده قبل از دادن زکات بفروشد: ۱. نظر شیخ طوسی: اگر حق فقرا را غرامت بکشد و بپردازد، بیع صحیح است؛ ۲. نظر مصنف: بیع بدون اجازه صحیح نیست؛ چون مقدار زکات مال فقراست وقتی عوض آن را به فقیر می‌دهد به ملکیت جدیدی آن مال را مالک می‌شود؛ لذا آن بیع سابق نیاز به اجازه جدید دارد.
- * إن من المعلوم أنّه يكفي في إجازة المالك و فسخه فعل ما هو من لوازمهما و لمّا باع المالك ماله من الفضولي بالعقد الثاني فقد نقل المال عن نفسه و تملّك المالك الثمن الأوّل و حيث وقع الثاني يكون فسخاً له و إن لم يعلم بوقوعه فلا يجدى الإجازة المتأخّرة. **۴۴۴**
۲. وجه عدم صحت بیع در فرع «لو باع لنفسه ثمّ اشتراه و أجاز» را توضیح دهید.
- وقتی در بیع دوم مالک اولیه کالا آن را به بایع فضولی می‌فروشد، کالا را از ملک خود خارج ساخته و ثمن را از بایع فضولی تملک می‌کند و این با صحت بیع اول قابل جمع نیست؛ چون لازمه صحت بیع اول این است که مالک اولیه، مالک آن ثمن باشد (چون بیع فضولی بوده و ملک او فروخته شده است) منتهی با توجه به وقوع عقد ثانی، این عقد، فسخ فعلی عقد اول خواهد بود ولو اینکه مالک اولیه از اصل وجود عقد اول مطلع نباشد.
- * لو تبايعا على أن يكون اللزوم موقوفاً على تملّك البائع دون إجازته فظاهر عبارة الدروس أنّه من البيع المنهى عنه في الأخبار حيث قال: «و كذا لو باع ملك غيره ثمّ انتقل إليه فأجاز و لو أراد لزوم البيع بالانتقال فهو بيع ما ليس عنده و قد نهى عنه». **۴۵۵**

۳. فرع مذکور و نظر شهید اول را بنویسید.

اگر کسی قبل از اینکه مالک کالایی شود آن را بفروشد و قرارشان بر این باشد که به محض اینکه فروشنده تملک کرد معامله اول لازم باشد و نیازی به اجازه نداشته باشد، در این صورت بیع اول باطل است؛ چون مصداق «بیع ما لیس عنده» می باشد.

* لا يتحقق الردّ قولاً إلّا بقوله: «فسخت» و «رددت» و شبه ذلك ممّا هو صريح في الردّ لأصالة بقاء اللزوم من طرف الأصيل و قابليته من طرف المجيز و كذا يحصل بكلّ فعل مخرج له عن ملكه بالنقل أو بالإتلاف و شبههما و الوجه في ذلك أنّ تصرفه بعد فرض صحته مفوّت لمحلّ الإجازة لفرض خروجه عن ملكه.

۴. أ. «أصالة بقاء اللزوم» چه اصلی است؟ ب. در «الوجه في ذلك...» مشارئیه «ذلك» را بیان کرده، وجه را توضیح دهید. ۴۷۷

أ. اصل: استصحاب. ب. ذلك أى حصول الردّ بكلّ فعل مخرج له عن ملكه. وجه: تصرف صحيح، محلّ اجازه را از بین می برد و اجازه عقد، موضوع نخواهد داشت.

* قال الشهيد في القواعد: هل يجب على الوليّ مراعاة المصلحة في مال المولّى عليه أو يكفي نفى المفسدة؟ لأصالة بقاء الملك على حاله و على هذا هل يتحرى الأصلح أم يكتفى بمطلق المصلحة؟ فيه وجهان: نعم، لمثل ما قلنا لا لأنّ ذلك لا يتناهى. ۵۷۹

۵. «أصالة بقاء الملك على حاله» را بر مورد بحث تطبیق دهید.

در فرضی که مصلحتی در تصرف ولی نیست البته مفسده ای هم نیست نمی دانیم آیا با فروش ولی، مال طفل منتقل شد؟ استصحاب بقاء ملک بر حال سابق خودش را جاری می کنیم.

* إن الردّ من المالك يثمر في عدم صحّة الإجازة بعده و أمّا انتزاع المال من المشتري لو أقبضه الفضوليّ فلا يتوقّف على الردّ بل يكفي فيه عدم الإجازة و الظاهر أنّ الانتزاع بنفسه ردّ مع القرائن الدالّة على إرادته منه لا مطلق الأخذ لأنّه أعمّ و لذا ذكروا أنّ الرجوع في الهبة لا يتحقّق به. ۴۸۲

۶. أ. مقصود از عبارت «و الظاهر أنّ الانتزاع...» را توضیح دهید. ب. «لذا ذكروا...» شاهد بر چیست؟ بیان کنید.

أ. اگر مالک، کالای خود را که به بیع فضولی فروخته شده از مشتری پس بگیرد، البته با وجود قرائنی دالّ بر اینکه از انتزاع، رد عقد فضولی را اراده کرده است، در این صورت، این انتزاع، رد حساب می شود. ب. بر اینکه مطلق اخذ، رد حساب نمی شود. اخذ باید دالّ بر اراده رد باشد؛ لذا در هبه اگر واهب رجوع کند و مال موهوب را از متّهب بگیرد، صرف اخذ باعث رجوع نیست.

* إن المشتري الجاهل بفضوليّة البائع إذا اغترم للمالك غير الثمن كالنفقة و ما صرفه في العمارة فالمعروف رجوعه إلى البائع للغرور فإنّ البائع مغرّر للمشتري و موقع إياه في خطرات الضمان و متلف عليه ما يغرمه فهو كشاهد الزور الذي يرجع إليه إذا رجع عن شهادته و لقاعدة نفى الضرر. ۴۹۴

۷. دو دلیل ضمان بایع فضولی را توضیح دهید.

۱. بایع موجب غرر و افتادن مشتری در خطر شده است. بنابراین مسئول ضررهایی است که متوجه مشتری می شود؛ ۲. جعل حکم ضرری در حق مشتری و لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام.

* إنّ ما كان فيه ولاية الفقيه - و هو ما كان تصرفاً مطلوب الوجود للشارع - إذا كان الفقيه متعذّر الوصول فالظاهر جواز تولّيه لآحاد المؤمنين؛ لأنّ المفروض كونه مطلوباً للشارع غير مضاف إلى شخص و اعتبار نظارة الفقيه فيه ساقط بفرض التعذّر و كونه شرطاً مطلقاً له لا شرطاً اختيارياً مخالف لفرض العلم بكونه مطلوب الوجود مع تعذّر الشرط لكونه من المعروف الذي أمر بإقامته في الشريعة. ۵۶۱

۸. دو اشکال «تولّى آحاد مؤمنین» در فرض تعذر فقیه را همراه با پاسخ هر یک بنویسید.

۱. تولّى آحاد مؤمنین باید تحت نظر فقیه باشد و حق استقلال در تصرف برای آنان نیست. پاسخ: این در فرضی است که فقیه متعذر نباشد؛ ۲. اشتراط نظارت فقیه مطلق است و اختصاص به زمان در دسترس بودن فقیه ندارد. پاسخ: با توجه به اینکه کار، کاری است که شارع

راضی نیست روی زمین بماند، اشتراط نظارت فقیه به نحو مطلق، مستلزم خلف و نقض غرض خواهد بود؛ پس نظارت، مشروط به در دسترس بودن فقیه است.

* لو باع مال غیره مع مال نفسه و كان المبيع مثلياً فإن كانت الحصّة مشاعة قسّط الثمن على نفس المبيع فيقابل كلّ من حصّتي البائع و الأجنبيّ بما يخصّه و إن كانت حصّة كلّ منهما معيّنة كان الحكم كما في القيميّ من ملاحظة قيمتي الحصّتين و تقسيط الثمن على المجموع. ۵۲۰

۹. راه شناخت حصّه هر یک از دو مالک ثمن در مبيع مثلی را توضیح دهید.

اگر آن مبيع بین دو نفر (بایع و دیگری) مشاع است مثلاً هر کدام نصف آن را مشاعاً مالک هستند در این فرض ثمن نیز نصف می شود و حصّه هر یک نصف ثمن خواهد بود ولی اگر حصّه آنها در آن مبيع، معین و تفکیک شده باشد، در این صورت راه محاسبه اش همان راه محاسبه مبيع قیمی است که باید هر کدام جداگانه قیمت گردد و نسبت هر یک با مجموع قیمتین سنجیده شود و به همان نسبت از ثمن اخذ شود.